

یک مقدمه با دو نکته

یونس شاملی

علی‌رغم تصور بعضی‌ها جامعه ایران دست‌اندرکار تحولات نسبتاً جدی است. سرعت این تحولات رانیز میتوان از فاکت‌هایی که مطالبات جامعه ایران را منعکس می‌کنند بخوبی دریافت. دگرگونی در ذهنیت مردم ایران حداقل در عرصه سیاسی قابل توجه است. رشد سریع اندیشه ملی که بتدریج به‌خارج از ایران نیز کشیده شده است و انتشار تعداد کثیری نشریه و مجله، فعل و انفعالات انجمنی و تشکیلاتی در میان هموطنان آذربایجانی، کرد، بلوچ و ترکمن نشانه‌هایی قابل توجه در سمت و سوی تحولات سیاسی در میان ایرانیان است. همین سرعت تحولات است که مردم و مطبوعات را بسوی پرداختن به ضروریات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می‌کشاند. از همین رو در این مقدمه کوتاه به دو نکته اشاره می‌شود:

روشنفکران، بشردوستی یا بربریت

با اندکی تعمق حول مسئله ملی در ایران و با توجه به ساختار چندفرهنگی، چندملیتی و بالاخره گونه‌گونی زبانی و مذهبی عملکرد تبعیض‌آمیز حاکمیت در استمرار بی‌حقوقی و بی‌عدالتی در حوزه ملی برملا می‌گردد. این بی‌حقوقی، البته با کمال تاسف، در درک و عملکرد عقب‌مانده‌تر بخش قابل توجهی از روشنفکران، گروه‌ها و احزاب سیاسی تعمیق می‌یابد. اما با یک نگاه آماری گذرا به ساختار جمعیتی ایران عمق عقب‌ماندگی عملکرد حاکمیت و وسعت انجماد فکری بخش قابل توجه جریان‌ات و شخصیت‌های سیاسی ایرانی بیشتر آشکار می‌گردد.

آمارهای مستقل خارجی و حتی بعضی از مطبوعات داخلی، آمار ارائه شده از سازمان نظارت بر حقوق بشر، انستیتوهای تحقیقاتی در امور ملیتها و بالاخره ارقام عرضه شده در دایره‌المعارف‌های مستقل حکایت از آن دارند که حدوداً 30 تا 40 درصد مردم ایران را هموطنان فارسی‌زبان ما تشکیل میدهند. این بدان معنی است که 60 تا 70 درصد مردم ایران به زبانی غیر از زبان فارسی تکلم می‌کنند. باین وجود زبان یک اقلیت (یعنی زبان فارسی) به تنها زبان رسمی و بلامنازع کشوری تبدیل شده است که در آن اکثریت به زبان دیگری سخن می‌گویند. به عبارت دیگر در کشور ایران البته در حوزه فرهنگی و البته سیاسی و اجتماعی اکثریت بزرگی (ترک‌زبانان، کردزبانان، بلوچ‌ها و...) در زندان فرهنگ و زبان اقلیتی (فارسی‌زبانان) گرفتار آمده‌اند. استفاده از واژه زندان در این رابطه چندان هم بی‌مُسما نیست. وقتی که تحصیل، تدریس و استفاده رسمی زبان و فرهنگ اکثریت مردم ایران (یعنی زبان ترکی، کردی، بلوچی و غیره) ممنوع بوده باشد و وقتی زبان یک اقلیت (زبان فارسی) بر خرابه‌های زبان و فرهنگ اکثریت مردم

ایران کاخ رشد و تعالی خویش را بنا کند چه معنایی جز این میتواند داشته باشد که سیستم موجود به زندان زبانهای دیگر در آن سرزمین تبدیل شده است؟!

براساس آمارهایی که فوقاً ذکرش گذشت کثرت جمعیتی فارسی‌زبانان با ترک‌زبانان در ایران تفاوت‌چندانی ندارد. هموطنان کرد و بلوچ و اقلیتهای دیگر 20 تا 30 درصد جمعیت ایران را تشکیل میدهند. اما این بخش از مردم ایران در حوزه فرهنگی و ملی از کوچکترین حقوق ملی و مدنی برخوردار نیستند. با این وجود چه دلیلی میتواند وجود داشته باشد که اکثریت مردم ایران از ابتدائی‌ترین حقوق خود در حوزه فرهنگی و ملی محروم باشند؟ و سؤال مهمتر اینکه تا چه زمان میتوان با سرکوب و تحمیق، اکثریت مردم ایران را در حوزه فرهنگی زائده درجه دوم یک فرهنگ اقلیت نمود؟

البته که روشن است که نه زبان فارسی و نه هموطنان فارسی‌زبان فی‌نفسه در اعمال این سیاست ضدفرهنگی نقشی نداشته‌اند. بلکه آنچه که ایران را در آستانه قرن 21 همچنان گرفتار عقب‌ماندگی در حوزه فرهنگی کرده است درک و عملکرد منحط و پوسیده براساس قوم‌پرستی، آریا‌پرستی و برترجویی قومی است. برترجویی و شونیسمی که از سلطنت پهلوی‌ها به وارثان و بازماندگان‌شان به ارث مانده است. این تمایل ارتجاعی و عقب‌مانده جدا از فاشیستهای وطنی یعنی پان‌ایرانیست‌ها (بخوانید پان‌فارسیست‌ها)، متأسفانه اغلب جریانات مترقی و حتی سوسیالیست را نیز در جنبه خوداسیر کرده است. اغلب جریانات چپ که مطالبات خود را، به اصطلاح، بیش از عدالت‌خواهی لیبرالی میدانند هنوز از ارائه مواضع روشن در قبال حقوق فرهنگی و ملی اکثریت مردم ایران عاجزند. بعضی از این جریانات حتی باکمال تأسف شعارهایی از نوع شعارهای آشنا را تکرار می‌کنند که گویا: "اسلام مخالف ملی‌گرایی است!". فکر کنید که اگر یک نیروی چپ در این عبارت جای "اسلام" را با "کمونیسم" عوض کند دیگر چه آشی به هم خواهد زد؟! روشنفکر ایرانی بجای تعمق اندر باب مسئله‌ایی به این اهمیت و ارائه یک راه‌حل عادلانه تمامی نیروی خود را مصروف راهی می‌کند که رژیم گذشته و وارث آن به ظالمانه‌ترین شکل به آن پافشاری کرده و میکنند. گاه حتی این اشخاص و گروههای سیاسی به بلندگوهای رژیم اسلامی بدل شده و در محکوم کردن و مقابله با کسانی که در صدداحیاء حقوق عادلانه فرهنگی و ملی هستند سر از پای نمی‌شناسند.

ایران کشور گونه‌گونی‌ها از نظر فرهنگی است. حزب سیاسی و روشنفکری که در این کشور زندگی میکند نمیتواند از مسئله‌ایی به این اهمیت درگذرد. بی‌توجهی هرکسی و یا هرجریانی نسبت به این مسئله به خاری در چشم همان اشخاص و جریانات بدل خواهد شد. الزام در برخورد با مسئله چندفرهنگی جامعه ایران ارائه یک برنامه عادلانه حول این مسئله است. اگر تا دیروز اشخاص، گروهها و احزاب سیاسی تنها به تحولات سیاسی و اقتصادی دلبسته بودند، بایستی دریافته باشند که امروز الزام و ضرورت تحول در ایران تنها در حوزه سیاسی و یا اقتصادی نیست، بلکه در حوزه فرهنگی از عمده‌ترین بخشهایی است که بایستی یک دگرگونی اساسی را از سر بگذراند و سیاست

فرهنگی کشور را بر اساس ساختار چندفرهنگی سمت و سو دهد. با این وضعیت امروز روشنفکران ایران در مقابل یک آزمایش بزرگ قرار دارند؛

- یا، با تکیه بر بشردوستی، چندگانگی و یا پلورالیسم فرهنگی در ایران را به رسمیت می‌شناسند و آن را در برنامه‌های حزبی خود می‌گنجانند.

- و یا با تکیه بر بربریت در کنار شونیستهای فارس (فاشیستهای وطنی) سرکوب و وحشیت علیه اکثریت مردم ایران را دنبال می‌کنند.

بسوی یک آلترناتیو

در شماره دوم تریون مطلبی تحت عنوان "حل مسئله ملی از کدامین راه؟" به قلم بنده چاپ شده بود. از جمله خواننده‌ای از استکھلم با ارسال مطلبی ضمن تشویق ما در کارمان به بخشی از مسائل مطرح شده در مقاله مذکور انتقاد کرده بود. برای روشن شدن بیشتر مسئله و رفع سوتفاهمات احتمالی توضیح مختصری را ضروری می‌بینم.

اول اینکه؛ مقاله "حل مسئله ملی از کدامین راه؟" تلاشی بود در ارائه یک طرح برای رفع ستم فرهنگی و احیاناً ملی در چارچوب ایران. لذا منطقی تر می‌بود که نقد و بررسی مقاله بر مبنای جهتگیری آن (حل مسئله ملی در چارچوب ایران) صورت می‌گرفت و نه بر مبنای استقلال خواهی و جدایی از ایران، آنچنان که دوست خواننده مان بر آن تاکید ورزیده‌اند. چرا که این دو نوع نگرش متفاوت در برخورد به حل مسئله ملی در ایران است.

دوم اینکه؛ آنچه که در آن مقاله به آن تاکید شده بود آموزش دو زبان برای هر کودک در کشور بود. آموزش زبان مادری در وحله اول و آموزش زبان مشترک در مرحله بعدی، به این معنی که در ایران قبل از هر چیز باید زبان‌های موجود در ایران و از آن جمله ترکی، کرد و بلوچی و... به رسمیت شناخته شده و در مدارس کودکان به زبان مادری خویش تحصیل نمایند. در مرحله بعدی آموزش یک زبان بیگانه به تمامی کودکان ایران به مثابه زبان مشترک تدریس گردد. زبان مشترک لزوماً یک زبان نیست. بلکه بنا به دلایل تاریخی، کثرت جمعیتی و با توجه به قوانین مترقی بین‌المللی می‌تواند زبانهای مشترک وجود داشته باشد. در آن مقاله تاکید شده بود که زبان ترکی و فارسی به علت کثرت نسبتاً مساوی متکلمین به این زبانها در ایران بایستی به زبان مشترک مناطق فارسی‌زبان و ترکی‌زبان تبدیل گردد. این بدان معنی است که در مناطق فارسی‌زبان و ترکی‌زبان این دو زبان به مثابه زبانهای بومی این مناطق در ایران تلقی شده و در مدارس آن مناطق تدریس گردد. روشن است که زبان ترکی در مناطق ترک‌نشین زبان مادری و زبان فارسی زبان مشترک تلقی شده و در مناطق فارس‌نشین زبان فارسی زبان مادری و زبان ترکی به مثابه زبان مشترک در مدارس تدریس خواهد شد. یعنی زبان رسمی و مشترک این مناطق هر دو زبان فارسی و ترکی است.

داشتن زبان‌های سراسری سیطرهٔ یک زبان و یا یک فرهنگ را از مناسبات فرهنگی ایران حذف کرده و با پلورالیزه شدن کشور از نظر فرهنگی و زبانی امکان نسبتاً برابری در اختیار رشد و تعالی تمامی زبانها و فرهنگهای موجود در ایران قرار می‌گیرد.

در آن مقاله اما، نسبت به زبان هموطنان کرد و بلوچمان همچنان آموزش و رسمیت دو زبان مد نظر قرار گرفته بود. زبان کردی (در مناطق کردنشین) و زبان بلوچی (در مناطق بلوچنشین) زبانهای مادری و زبان رسمی آن مناطق بشمار می‌رود. اما کودکان و مردمان این مناطق برای تسهیل در ارتباطات با مناطق دیگر ایران داوطلبانه و بنا به انتخاب مردم این مناطق یکی از زبانهای سراسری کشور یعنی زبان فارسی و یا ترکی را به مثابه زبان ارتباط و اشتراک برگزینند.

این کل آنچیزی بود که در مقاله منعکس بود. البته در آن مقاله به نمونه پاکستان به مثابه یک کشور چندفرهنگی نیز بطور مختصر اشاره شده و شیوهٔ حل مردم پاکستان را نیز در برخورد با زبان مادری و زبان مشترک از نظر گذرانده بودیم. در کشور مذکور چهار زبان رسمی وجود دارد که مردم در مدارس، دانشگاهها، دادگاهها و محل کار مورد استفاده قرار می‌دهند. اما زبان مشترک مردم پاکستان زبان انگلیسی است. به نظر بعضی از کارشناسان امور نقش زبان انگلیسی به مثابه زبان مشترک نه تنها روابط بین‌المللی مردم پاکستان را گسترش می‌دهد، در عین حال سبب می‌گردد که مراکز علمی و دانشگاهی پاکستان همگام با پیشرفت علم و تکنولوژی، که اغلب به این زبان صورت می‌گیرد، پیش روند.

البته در شماره‌های آتی تریبون در نظر است که چگونگی حل مسئله ملی و فرهنگی در کشورهای مختلف جهان مورد کنگاش قرار گرفته اطلاعات، دانش و تجربه آنان مورد نقد و بررسی قرار گیرد. دانش و تجربه‌ایی که متأسفانه نه تنها جامعه بلکه بخش قابل توجهی از روشنفکران ما از کمبود آن دررنجند.

نکتهٔ سومی که در همین رابطه ضروری مینماید تا به آن تاکید شود داشتن "یک آلترناتیو مناسب" برای حل مسئله ملی و فرهنگی در ایران است. به نظر می‌رسد که صرف تمامی انرژی‌ها در راستای نقد و بررسی مشکلات موجود در این حوزه هر چند لازم است ولی کافی نیست. هر نیروی فعال و هر انسان صمیمی که برای حل مسئله ملی قدم برداشته و یا قلم می‌زند بایستی از هدفمندی خود طرح روشنی رادر اختیار مردم قرار دهد. صرفاً وعده حل مسئله ملی بدون اینکه آلترناتیو معینی برای حل این معضل در ایران مطرح گردد میتواند تمامی تلاشهای موجود در این بستر را با ناکامی مواجه سازد. لذا به نظرنویسندهٔ این سطور یکی از وظایف عمده نیروی مترقی سیاسی و تلاشگران حل مسئله ملی در جامعه چندفرهنگی ایران ارائه یک آلترناتیو در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. مقاله "حل مسئله ملی از کدامین راه؟" در واقع تلاش هرچند کوچکی بود در همین راه و به همان منظور.